

استخوان‌های روح

# فہم پساساختار گرایے

جیمز ویلیامز

ترجمہ ی

سید محمد جواد سیدی



نیما:

مجموعه کتاب‌های

استخوان‌های روح

سیمان

سرشناسه: ویلیامز، جیمز، ۱۹۶۵ - م. Williams, James  
 عنوان و نام پدیدآور: فهم پسا ساختارگرایی / جیمز ویلیامز: ترجمه‌ی سیدمحمدجواد سیدی  
 مشخصات نشر: تهران: نشر نیما، ۱۳۹۷  
 مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص.  
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۲۸۹-۵  
 وضعیت فهرست‌نویسی: غنیا  
 یادداشت: عنوان اصلی: Understanding poststructuralism, c2005.  
 موضوع: پسا ساختارگرایی  
 موضوع: Poststructuralism  
 شناسه‌ی افزوده: سیدی، سیدمحمدجواد. - ۱۳۶۶ - مترجم  
 ردعبندی کنگره: ۹ ۱۳۹۵ ف ۹ / ۴ / ۸۴۱ B  
 ردعبندی دیویی: ۱۴۷/۹۶  
 شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۴۲۱۷۷۱



دوستدار محیط زیست در سراسر دنیا  
 برای تولید کاغذ این کتاب به مراتب درخت کمتری قطع شده است.

# فہم پسا ساختار گرای

جیمز ویلیامز

مترجم: سید محمد جواد سیدی

از مجموعه کتاب‌های استخوان‌های روح  
**فهم‌پس‌اساختارگرایی**  
جیمز ویلیامز / مترجم: سیدمحمدجواد سیدی

نشر: نیماژ / دبیر تحریریه: روزبه صدرآرا  
صفحه‌آرا: یاسمین حشدری / طراح جلد: احسان کار  
لیتوگرافی: ترنج / چاپ و صحافی: کهنمویی  
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷ / تیراژ: ۵۰۰ نسخه  
ISBN: 978-600-367-289-5

## نیماژ

فروشگاه مرکزی: خیابان کریم‌خان زند، خیابان خردمند جنوبی، نبش کوچه‌ی یگانه  
کتابفروشی مرکزی نیماژ / تلفن: ۸۸۴۲۰۶۰  
فروشگاه: خیابان شریعتی، نرسیده به خیابان دولت، شماره ۱۵۷۱  
تلفن: ۲۲۶۰۲۵۵۵  
دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۸۸  
تلفن: ۶۶۴۱۱۴۸۵ همراه: ۰۹۱۹۵۱۴۴۱۰۰

حق چاپ و نشر انحصاراً محفوظ است

© Nimajpublication    www.nimaj.ir    ✉ nashr.nimajh@gmail.com

یک: درآمد: پساساختارگرایی چیست؟ / ۷

دو: پساساختارگرایی به‌مثابه‌ی واسازی: درباره‌ی گراماتولوژی ژاک دریدا / ۴۷

سه: پساساختارگرایی به‌مثابه‌ی فلسفه‌ی تفاوت: تفاوت و تکرار ژیل دلوز / ۹۱

چهار: پساساختارگرایی به‌مثابه‌ی فلسفه‌ی رخداد: دیسکور، فیگورِ زان - فرانسوا لیوتار / ۱۳۳

پنج: پساساختارگرایی، تاریخ، تبارشناسی: دیرینه‌شناسیِ دانشِ میشل فوکو / ۱۶۷

شش: پساساختارگرایی، روان‌کاوی، زبان‌شناسی: انقلاب در زبان شاعرانه‌ی ژولیا کریستوا / ۲۰۹

هفت: نتیجه‌گیری: پساساختارگرایی به‌سمت آینده / ۲۳۹

- AK:** Foucault, *The Archeology of Knowledge* (London: Routledge, 1989).
- D:** Derrida, "Difference", in *Margins of Philosophy*, A. Bass (trans.), 1-28 (Chicago, IL: University of Chicago Press, 1984).
- DR:** Deleuze, *Difference and Repetition*, P. Patton (trans.) (New York: Columbia University Press, 1995).
- DF:** Lyotard, *Discours, figure* (Paris: Klincksieck, 1971).
- HRS:** Deleuze, "How do we Recognize Structuralism", in *Desert Islands and Other Texts (1953-1974)*, M. Taormina (trans.), 170-92 (New York: Semiotext(e), 2003).
- OG:** Derrida, *Of Grammatology*, G. C. Spivak (trans.) (Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1974).
- PS:** Deleuze, *Proust and Signs*, R. Howard (trans.) (London: Continuum, 2000).
- RPL:** Kristeva, *Revolution in Poetic Language*, M. Waller (trans.) (New York: Columbia University Press, 1984).
- TD:** Lyotard, *The Differend: Phases in Dispute* (Minneapolis, MN: University of Minnesota Press, 1988).
- WPU:** Deleuze, "What Prisoners want from Us", in *Desert Islands and Other Texts (1953-1974)*, M. Taormina (trans.), 204-5 (New York: Semiotext(e), 2003).

یک

درآمد: پسا ساختارگرایی چیست؟

---



## حدود و معرفت

پساساختارگرایی نامی است که اشاره دارد به جنبشی در فلسفه که در دهه‌ی ۱۹۶۰ آغاز شد. پاساساختارگرایی همچنان حوزه‌های مختلفی را تحت تأثیر خود دارد؛ نه تنها فلسفه، بلکه گستره‌ی وسیعی از موضوعات از جمله ادبیات، سیاست، هنر، نقد فرهنگی، تاریخ و جامعه‌شناسی. این تأثیری است بحث‌برانگیز، چراکه پاساساختارگرایی را اغلب موضعی مخالف‌خوان می‌دانند، بدین معنا که فی‌المثل با علوم و با ارزش‌های اخلاقی مستقر می‌ستیزد. جنبش پاساساختارگرایی را بهتر از هر چیز با رجوع به متفکرانی می‌توان شناخت که برسازنده‌ی جنبش هستند. بنابراین کتاب حاضر می‌کوشد تا پاساساختارگرایی را از طریق مطالعه‌ی انتقادی پنج اثر مهمی تبیین کند که نوشته‌ی پنج تن از مهم‌ترین متفکران این جنبش‌اند (دریدا، دلوز، لیوتار، فوکو و کریستوا). غایت اصلی کتاب پاسخ‌دادن به دو نقد قدرتمندی است که بر پاساساختارگرایی وارد می‌کنند: نخست، اینکه [پساساختارگرایی] عامدانه و به‌طرزی گریزناپذیر دشوار است؛ دوم، اینکه پاساساختارگرایی موضعی اتخاذ می‌کند که حاشیه‌ای و متناقض‌اند و التزام به آن‌ها ناممکن است.

نخستین نکته برای ارائه‌ی پاسخ به انتقاداتی از این دست آن است که بدانیم مسئله‌ی حدود معرفت تشکیل‌دهنده‌ی بخش مهمی از

هسته‌ی پسا‌ساختارگرایی است. این مسئله محور مشترکی است که سراسر پسا‌ساختارگرایی را درمی‌نوردد. با توسل بدان می‌توان تبیین کرد که چرا ساختارگرایی نیازمند تکمیل بود، چراکه پروژه‌ی ساختارگرا را می‌توان به‌طور خلاصه تلاشی دانست برای کسب معرفت متقن از طریق دسته‌بندی تفاوت‌ها درون ساختارها. به‌عقیده‌ی پسا‌ساختارگراها، چنین اتقانی قاصر است از درک نقش‌های معضل‌آفرین و مولد مرزها و حدودی که به درون ساختار می‌خلند. معرفت را از حدود آن گریزی نیست: «[معرفت] در محاصره‌ی حدود خود نیست، بلکه حدود معرفت آن را قطع می‌کنند و درمی‌نوردند، شکاف‌های چندگانه‌ی حاشیه‌ی معرفت به درون آن تجاوز می‌کنند» (D:۲۵).

بنابراین «حد» در اینجا به معنایی تخصصی، فی‌التمل به معنایی ریاضیاتی، به‌کار نمی‌رود، یا به‌مثابه‌ی حدود بالا و پایین کمیت‌های قابل اندازه‌گیری. بلکه، حد در اینجا اشاره دارد به محفوظ‌بودن و بهره‌مندی از ثبات درون محیطی مفروض، محیطی که در آن بیش از مرزها به مرکز باید متکی بود. از منظر پسا‌ساختارگرایی، چنین نیست که هسته ۱ بیش از حدود یا مرزهای بیرونی قابل اعتماد، مهم یا شناخته‌شده باشد. دلیل این مطلب آن است که نمی‌توان تمایز دقیقی میان هسته و مرز قائل شد. نقد این تمایز پسا‌ساختارگرایی را آشکارا فراتر از نظرگاه‌های ساختارگرا می‌برد، هرچند که پسا‌ساختارگرایی دین بسیاری به سلف خویش دارد.

معرفت ساختارگرایانه با تحول ساختارهای شناخته‌شده متحول می‌شود. اما، علی‌رغم این آمادگی برای تغییر، دانشمند ساختارگرا امیدوار است که با تشخیص الگوی مکرر نشانه‌ها به‌نوعی فهم متقن نائل شود. مثلاً با دسته‌بندی الگوهای مکرر زندگی روزمره (برخاستن - کار - خوردن - خواب دیدن) می‌توانیم به‌تدریج روابط میان هر عنصر را بفهمیم (یعنی ترتیب

و جایگاهشان). چنین الگوهایی ممکن است محدود باشند (خوابیدن - خواب  
یدن - بازی کردن - خوابیدن) اما این محدودیت‌ها استثنائاتی هستند که از  
الگوی بهنجار تخطی کرده‌اند. مطلب اینجاست که [از منظر ساختارگرایی]  
معرفت باید با بررسی قواعد آغاز شود و صرفاً پس از شناختن قاعده سراغ  
استثناها برود. آغاز کردن از هنجار یا قاعده منجر می‌شود به اینکه استثناها  
را انحراف بدانیم. اگر بخواهیم جنبه‌ی اخلاقی یا سیاسی چنین تمایزی را  
بیرون بکشیم، باید بگوییم که حقیقت و خیر در هنجار جای دارند، هر چند  
ممکن است بر سر چیستی هنجار اختلافات بسیار باشد.

پس ساختارگرایی مرز یا حد را به درون هسته‌ی معرفت ما می‌کشاند، به  
درون فهم مستقر از حقیقت و خیر. و این حرکت به‌شیوه‌ای بسیار رادیکال  
صورت می‌پذیرد. این بدان معناست که حد با هسته مقایسه نمی‌شود، یا  
با آن تنظیم نمی‌شود، یا نقشی تعدیل‌کننده ندارد (مثل وقتی که اکثریتی  
به سخن اقلیت‌ها گوش می‌سپارد). بلکه ادعای پس‌ساختارگرایی این است  
که مرز بیرونی هسته‌ی درونی است.

شاید بپرسیم این دیگر چه جور ادعای غریبی است؟ باید گفت که معنای  
این سخن آن است که هر صورت مستقر معرفت یا خیر اخلاقی توسط حدود  
خود ساخته می‌شود و نمی‌تواند مستقل از این حدود تعریف شود. همچنین  
بدین معناست که طرد این حدود به هر نحو ناممکن است. حدود حقیقت  
هسته را تشکیل می‌دهند و حقایقی که منکر این مطلب باشند توهم‌آلود یا  
کاذب‌اند. حقیقت یک جمعیت در آن جایی نهفته است که تغییری در آن رخ  
می‌دهد. حقیقت یک ملت در مرزهای آن است. حقیقت ذهن در محدوده‌های  
آن است. اما آیا تعریف حد مبتنی بر تصور یک هسته‌ی پیشین و مقدم بر  
حد نیست؟ تنها از آن رو می‌دانیم که خوابیدن - خوابیدن - خوابیدن انحرافی  
از هنجار است که از هنجار مسلط بیدارشدن - کار کردن - خوردن - خوابیدن  
باخبریم. چنین نیست؛ تعریف خودبسنده‌ی حد حلقه‌ی مشترک دیگری است  
که در پس‌ساختارگرایی اهمیت دارد. حد در تقابل با هسته یا مرکز تعریف

نمی‌شود؛ حد یا مرز فی‌نفسه و به‌نوبه‌ی خود امری است ایجابی. این تعریفی است رادیکال چراکه نقش صورت‌های سنتی معرفت در استقرار تعریف‌ها را زیر سؤال می‌برد. هیچ پساساختارگرایی حد را همچون چیزی قابل‌شناسایی تعریف نمی‌کند (اگر چنین باشد حد مذکور خود بدل به هسته‌ای دیگر می‌شود). بلکه، هر متفکر پساساختارگرا حد را به‌مثابه‌ی نسخه‌ای از تفاوت محض تعریف می‌کند، به‌معنای چیزی که از این‌همان شدن [و شناخته شدن] می‌گریزد. واژگان دقیقی که برای اشاره به این تفاوت برگزیده شده است گوناگون است و بسیار بحث‌برانگیز. خواهیم دید که همچنین معضلات بسیاری در پی دارد. اما، آنچه چندان بحث‌برانگیز نیست این است که حد چیزی است درنیافتنی [که به چنگ نمی‌آید] و تنها راه نزدیک‌شدن بدان توجه به عملکرد برآشوبنده و تغییردهنده‌ای است که در نسبت با هسته دارد. نمی‌توان حد را شناسایی کرد، فقط می‌توان ردِ تأثیرات آن را گرفت.

پساساختارگراها تأثیرات یک حد را ردیابی می‌کنند، یعنی آنچه تحت عنوان تفاوت تعریف می‌شود. اینجا «تفاوت» را نباید به‌معنای ساختارگرایانه، یعنی تفاوت میان چیزهای این‌همان در نظر گرفت، بلکه تفاوت به‌معنای واریاسیون‌های گشوده است (این‌ها را گاهی روندهای تفاوت‌گذاری<sup>۱</sup> می‌نامند و گاه تفاوت‌های ناب). این تأثیرات عبارت‌اند از دگرگونی‌ها، استحاله‌ها و ارزیابی‌های دوباره. کار حد این است که هسته را بگشاید و تصور ما از نقش هسته به‌عنوان حقیقت و ارزشی پایدار را تغییر دهد. اگر زندگی الگوهای متفاوتی را برگیرد چه؟ اگر حقایق مستقر ما دگرگون شوند چه؟ چگونه می‌توان چیزها را متفاوت ساخت؟

تعریف حد به‌مثابه‌ی چیزی گشوده و دست‌نیافتنی - که جز از طریق ردها یا بیان‌هایی در قالب صورت‌های ثابت‌تر معرفت قابل‌درک

---

1. Processes of differentiation

نیست - منجر به بروز گونه‌های مختلفی میان پسااختارگراها می‌شود. هر پسااختارگرا تأثیرات را در نقاط مختلفی مشاهده می‌کند و ردهای متفاوتی را دنبال می‌کند. پسااختارگراها توصیفات موقتی و ضرورتاً توهم‌آمیزی از حد به‌دست می‌دهند.

هرکدام از متون پسااختارگرایی برجسته‌ای که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است توصیف متفاوتی از بازی حد در هسته به‌دست می‌دهد، اما متون مذکور جملگی بر سر تعاریفی که پیش‌تر آمد توافق دارند. هر متن در فصلی بررسی می‌شود و استدلال‌های اصلی و ویژگی‌های خاص آن پیش کشیده می‌شود. به ساده‌ترین بیان می‌توان گفت که دریدا بازی حد را در هسته‌ی به‌ظاهر بی‌واسطه‌تر و حقیقی‌تر زبان پی می‌گیرد. لیوتار تأثیر حد - رخدادهای را در زبان و احساس ردیابی می‌کند. دلوز ارزش مرز یا حد مولد میان این‌همانی‌های حقیقی و تفاوت‌های ناب‌نهفته را آری می‌گوید. فوکو تبارشناسی حد را به‌مثابه‌ی تقویم تاریخی تنش‌ها و معضلات متأخر ردیابی می‌کند. کریستوا حد را ناخودآگاهی می‌داند که کارش خنثا کردن و بازسازی ساختارها و تقابل‌های زبانی است.

این آثار در کنار یکدیگر نشان می‌دهند که پسااختارگرایی مختل ساختن و برآشفتن سراسری درک مستقر ماست از معنا و ارجاع در زبان، فهم ما از حواس و هنرها، فهم ما از این‌همانی، از تاریخ و نقش آن در اکنون، و فهم ما از زبان به‌مثابه‌ی چیزی رهاشده از عملکرد ناخودآگاه.

برآشفتن یا مختل ساختن<sup>۱</sup> را در اینجا نباید کلمه‌ای منفی پنداشت. یکی از جنبه‌های پسااختارگرایی قدرت آن است برای مقاومت‌کردن و عمل‌کردن علیه حقایق و ضدیت‌های مستقر. پسااختارگرایی در نبرد علیه تبعیض جنسیتی، علیه جذبه‌ها و طردهایی که برمبنای نژاد، سابقه، طبقه یا ثروت صورت می‌پذیرند به‌کار می‌آید. پسااختارگرایی دربرابر خشونت

موضع می‌گیرد که گاه پنهان است و گاه آشکار، یعنی خشونت ارزش‌های مستقری چون اخلاقیات رایج، یا سلیقه‌ی هنری خاص یا چارچوب حقوقی ثابت. خواهیم دید که این موضع‌گیری به‌منزله‌ی نفی این چارچوب‌ها نیست؛ بلکه درون این چارچوب‌ها و برای بهتر شدن وضعیت عمل می‌کند. در هر کدام از آثاری که در اینجا بررسی می‌شود، نزاع‌ها و صورت‌های خاص مقاومت را خواهیم یافت. آثار پساساختارگرا نمی‌توانند تأملات نظری انتزاعی باشند، چراکه این آثار فقط می‌توانند عملکرد حدود را در کاربردهای عملی معرفت مرکزی موجود در هسته نشان دهند. باید ساختاری بالفعل را برگیرند و واسازی‌اش کنند، متحولش سازند یا طردهایی را نشان دهند که ناشی از آن است. از این طریق این آثار مفروضات رایج درباب خلوص (در اخلاق)، ذوات (در مورد نژاد، جنسیت و پیشینه)، ارزش‌ها (در هنر و سیاست)، یا حقیقت (در حقوق و فلسفه) را سرنگون می‌کنند.

از منظر پساساختارگرایی برآشفتن و مختل ساختن را همچنین باید امری ایجابی و مثبت دانست. مسئله صرفاً انجام کاری علیه هسته‌ی مستقر نیست. بلکه مسئله این است که آری‌گویی به قدرت حد است که اهمیت دارد، حد به‌مثابه‌ی منشأ تولید بی‌پایان امر نو و تحولات و تفاوت‌های کارآمد. پساساختارگرایی - یک بار و برای همیشه - علیه این و له آن موضع‌گیری نمی‌کند. پساساختارگرایی هوادار آری‌گویی به قدرت مولد و پایان‌ناپذیر حدود است. پساساختارگرایی هوادار برآشفتن ایجابی تضادهای مستقر است که حاصل چنین آری‌گویی‌ای است.

## منازعات انتقادی

رادیکال بودن پساساختارگرایی بدین معناست که این جنبش همچنین بسیار مناقشه‌برانگیز است. حملات و انتقادات بسیاری به این جنبش وارد شده است. جنبش نیز در عوض نقش‌های انتقادی قدرتمندی ایفا کرده است. این استدلال‌ها و منازعات به صورت‌های مختلفی مطرح شده‌اند، از اتهامات

مبنی بر مخرب بودن ذاتی ضدیت رادیکال با سنت گرفته تا اتهامات ناظر بر خیانت پسااخترگرایی به جنبش‌های رادیکال.

در مواجهه با گستره‌ی وسیع بحث‌های اغلب جاهلانه و کینه‌توزانه‌ای که در پی گسترش پسااخترگرایی در گرفته است، خوب است نگاهی بیفکنیم بر نقدهای بسیار فلسفی که بر فرم کلی این جنبش وارد شده است. تلاش برای کشاندن رادیکال یک مرز - که همچون تفاوت محض تعریف می‌شود - به درون هسته‌ی معرفت، قربانی اعتراضاتی از این دست می‌شود:

۱. حد یا مرز را باید بر مبنای هسته‌ای شناخته‌شده تعریف کرد که

مقدم بر آن است. وانگهی، مرز مذکور مرز چه چیزی است؟

۲. سخن گفتن از تفاوت محض بی‌معناست، چراکه برای چنین کاری

باید تفاوت را امری شناختنی بدانیم. نخست باید چیزی را شناسایی

کنیم تا بتوانیم از آن سخن بگوییم.

۳. حقیقت امری است از سنخ انسجام و بنابراین مبتنی بر فرض نوعی

هسته است، حتی اگر این هسته صرفاً هسته‌ای منطقی باشد.

۴. انکار کردن هسته به منزله‌ی درافتادن به نسبی‌گرایی است، یعنی

نسبی‌شدن تمام ارزش‌ها. اگر ادعاها سراسر بسته به ارزش‌های

متفاوت نسبی باشند، چگونه می‌توان به درستی میان ادعاهای

متفاوت دست به گزینش زد؟ چگونه ارزش‌های افراطی را انکار کنیم؟

۵. خیرهای اخلاقی مبتنی بر هسته‌ای هستند، و بنابراین نسبی‌گرایی

به منزله‌ی رها کردن اخلاق است. بسیاری از مهم‌ترین ارزش‌های

ما نسبی نیستند.

این اعتراضات قوت شهودی بسیاری دارند. اعتراضاتی از این دست به

شهودهای عقل مشترک در باب طبیعت حقیقت و اخلاق متوسل می‌شوند.

همچنین استدلال‌های ظاهراً ساده‌ای را پیش می‌کشند در باب اتصال میان

معرفت، عدالت و اخلاق. این پس‌زمینه‌ی عقل مشترک بحث‌ها را اغلب

ساده و قطبی کرده است، چنان‌که گویی اگر دغدغه‌ی حقیقت، منطق و

اخلاق را داشته باشیم باید به سمت یک قطب برویم و در غیر این صورت به جانب قطب دیگر.

لکن ساده کردن امور موجب توهم می‌شود و اثری مخرب دارد، چرا که قاصر است از درک این مطلب که تمام پساساختارگرایان بزرگی که آثارشان در کتاب حاضر بررسی شده است استدلال‌های خویش را با آگاهی انتقادی از این نکات پیش می‌کشند. پاسخ‌های این فلاسفه به اعتراضات مذکور را اجمالاً می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. هسته‌ای نداریم که مبتنی بر فرض حد نباشد. حد مقدم است نه هسته.

۲. حس چیزی است بیش از معرفت. امور مهمی وجود دارند که اهمیت‌شان دقیقاً ناشی از آن است که نمی‌توان شناسایی‌شان کرد.

۳. حقیقت به مثابه‌ی انسجام وجود دارد، اما حقیقتی عمیق‌تر وجود دارد، یعنی حقیقت در مقام واریاسیون (حقیقت امر اساساً تازه علیه حقیقت امر مستقر).

۴. انکار امور مطلق، همچون هسته‌ی سخت و یقینی، به منزله‌ی انکار تفاوت‌های مهمی نیست که می‌توانند مبنای عمل واقع شوند.

۵. اخلاقی<sup>۱</sup> وجود دارد که موقوف نشان دادن این است که هسته تفاوت‌ها را پنهان می‌سازد و سرکوبشان می‌کند؛ این به منزله‌ی انکار اخلاقیات<sup>۲</sup> نیست، بلکه به منزله‌ی انکار اخلاق است در مقام امری ناظر به امور مطلق.

چنین پاسخ‌هایی نشان می‌دهند که استدلال‌های انتقادی را باید گامی به پیش برد. مسائل واقعاً مهم در دفاع از پساساختارگرایی عبارت‌اند از اینکه آیا می‌توان مورد به مورد نشان داد که:

• هسته توسط مرزها و حدود متزلزل می‌شود.

---

1. Ethics

2. Morality



- تزلزل مذکور اخلاقاً ایجابی و مثبت است.
- این تزلزل مشتمل است بر معنای تازه‌ای از حقیقت و رای این‌همانی در ارجاع و انسجام در ساختار.
- نشان دادن چیزی در عمل همان‌قدر ارزشمند است که یک بار برای همیشه عرضه کردنش.

به‌عبارت دیگر هدف دادن پاسخ‌های نهایی به انتقادات نیست. مسئله نشان دادن این است که این انتقادات در موارد عملی و گسترده‌کارایی ندارند (مواردی که گاهی چنان گسترده و پدیده هستند که می‌توانند در مقام ادعاهای تازه‌ای درباب حقایق جهان‌شمول مطرح شوند).

این نکته منجر می‌شود به یک تعریف مهم دیگر. پساساختارگرایی از سنخ عمل کردن است. پساساختارگرایی با جدل‌های انتزاعی یا مشاهدات بی‌طرف سروکار ندارد، بلکه معطوف است به بیان عملی حدود در هسته‌ای مفروض. از این‌روست که نام‌های اطلاق‌شده بر سنخ‌های مختلف پساساختارگرایی متناظرند با فعالیت‌های انتقادی و آفرینشگر عملی: واسازی (دریدا)، اقتصادهای لیبیدویی (لیوتار)، تبارشناسی و دیرینه‌شناسی (فوکو)، تجربه‌گرایی استعلایی (دلوز)، دیالکتیک (دلوز، کریستوا).

جنبه‌ی پراگماتیک پساساختارگرایی استدلال‌های نقادانه‌ی بیشتری را برمی‌انگیزد، چراکه این جنبه پساساختارگرایی را متعهد می‌سازد به کار انتقادی و سازنده‌ی بی‌پایان، که هیچ حقیقت غایی‌ای را در نظر ندارد. واقعیت امر نیز چنین است. تفاوتی لاینحل وجود دارد میان التزام پساساختارگرایانه به عمل و هرگونه التزام به بنیانی مطلق یا غایتی نهایی در معرفت، منطق یا اخلاق. پساساختارگرایی به‌صورت مستمر از طریق گشودگی‌اش به روی امر تازه (به‌جانب تفاوت ناب) احیا می‌شود. پساساختارگرایی با هرگونه یقین مطلق سر ستیز دارد، اما شیوه‌ی این ستیزه‌جویی چیزی نیست جز دست‌زدن به کنش‌های مکرر انتقادی و آفرینش‌گرانه.

این رشته از استدلال‌ها و مخالفت‌ها صرفاً تئوریک نیست. استدلال‌های

فلسفی پیامدها و نظایری در منازعات سیاسی و اخلاقی مألوف دارند. اگر چپ در سیاست همچون سیاستی برای حاشیه‌ها تعریف شود، برای آن‌ها که طرد شده‌اند و برای آن‌ها که به‌عنوان فرودست تعریف می‌شوند و در همین وضعیت [فرودستی] نگاه داشته می‌شوند، در این صورت پسااختارگرایی سیاستی است متعلق به چپ. اگر راست در سیاست همچون سیاست حقایق و ارزش‌های مستقر تعریف شود، چه این حقایق سنت‌های تثبیت‌شده باشند، یا ارزش‌های سلب‌ناشدنی، یا حقایق اخلاقی ازلی و ابدی، در این صورت پسااختارگرایی با چنین سیاستی سر ستیز دارد. همچنین پسااختارگرایی حمله و نفرت دست‌راستی‌ها را برمی‌انگیزد. این نقد اغلب به‌شیوه‌ای خصمانه و عمیقاً ناآگاهانه صورت گرفته است.

اما با توجه به این تعاریف خطاست اگر احزاب یا جنبش‌های سیاسی خاصی را دست‌راستی یا دست‌چپی بدانیم. اگر یک بار و برای همیشه بر حاشیه‌ای خاص ارزش نهاده شود، آن‌گاه این حاشیه نمی‌تواند در تعریف چپ چنان‌که اینجا مطرح شد بگنجد، بنابراین سیاستی که مبتنی بر ارزش‌های خاصی باشد، که یک بار و برای همیشه استقرار یافته‌اند، دست‌راستی است؛ این مسئله فارغ از این نکته مطرح می‌شود که ارزش‌های مذکور در زمانه‌ای خاص بسیار «خوب» دانسته شوند یا نه. این بدان معنا نیست که پسااختارگرایی به‌عنوان یک سیاست دست‌چپی نمی‌تواند به‌خاطر چیزی بجنگد. بلکه بدین معناست که دلیل جنگیدن به‌خاطر چنین اهدافی باید بدین خاطر باشد که اهداف مذکور در زمانه‌ی خاصی و در موقعیت خاصی درست هستند، و نه اینکه این اهداف مصادیق یک خیر جاودان و مطلق دانسته شوند. نزاع به‌خاطر این حقوق در زمان حاضر صورت می‌پذیرد و نه به‌خاطر حقوق جهان‌شمول و جاودان.

این همچنین بدین معناست که نزاع سیاسی پسااختارگرایانه نمی‌تواند به امور مطلق متوسل شود و باید در پی آن باشد که امور مطلق را به‌محض پدیدار شدنشان ریشه‌کن کند، حتی اگر این امور در سیاستی ظاهر شوند که